

بسم الله الرحمن الرحيم

## یادآوری

بحث غیبت یکی از فصول مهم تاریخ انسانی است . در همه تمدن ها و ادیان سابق هم بحث غیبت بوده است. غیبت مطلق جزء گرده های تاریخی است مثل قیامت، مثل ظهور، که قطعاً باید محقق بشود. سنت الهی در کمال و هدایت انسان این است که باید غیبت محقق شود. پس غیبت یک امر لازم برای هدایتگری و عروج انسان به سمت خدا و بازگشت انسان به سوی خداست. غیبت یک حقیقت عامی است که مصادیق متعدد و مراتب زیادی دارد.

## رابطه غیبت و تعلق روح به بدن

وقتی که انسان نظام روحی اش تعلق میگیرد به بدن و احکام بدن ظاهر میشود، در حقیقت غیبت از روح صورت گرفته است. چون احکام بدن ظاهر شده است. ظهور احکام بدن خود به خود با غیبت احکام روح مواجه میشود. با اینکه جدا نشده است، اما به لحاظ روح، غیبت محقق شده است. هر چند به لحاظ بدن ظهور محقق شده است. و چون هویت انسان، به روحش است، پس به لحاظ

نظام انسانی غیبت محقق شده است. چون انسان، بدن نیست. بدن، همراه انسان و نازله انسان است. من انسان، بدن نیست.

در غیبت مطلقى هم که بعد از حضور انبیاء و اولیاء بوده است، آنچه تا به حال به لحاظ بدن ظاهر بود، ولى به لحاظ روح غائب بود، (غائب بود يعنى احکام روح سیطره نداشت و آشکار نبود) حالا میخواهد احکام روح آشکار بشود. و در کنار آن، احکام بدن غائب بشود، کم بشود. نه اینکه بدن نباشد، بلکه احکام بدن مقهور احکام روح بشود. پس با این نگاه احکام بدن ظاهر و، احکام روح مخفی است. دوران غیبت، دوران ظهور احکام روح است نسبت به احکام بدن. دوران غیبت دوران تربیت نظام انسانی و عبور از یک مرحله به مرحله دیگر است. چنانچه عبور از مرحله جنینی که هنوز روح نداشت، به مرحله جنینی که روح در آن دمیده شده بود، یک مرحله کمالی بود. تولد در عالم دنیا یک مرحله کمالی بود، بلوغ یک مرحله کمالی دیگر بود، از جمله مراحل کمالی، غیبت است که میخواهد از مرحله سلطه بدن به سمت سلطه نظام روحی حرکت صورت بگیرد.

انسان وقتى میخواهد به مرتبه باطن برسد، باید احکام ظاهری که تا به حال در وجودش بوده است کم کم رو به ضعف برود تا احکام باطن آشکار بشود.

حدیث معروفی است به نام حدیث ابوهارون مکفوف، چند شکل نقل شده است، یک نقل از ابوبصیر است، یک نقل از ابن مکتوم است. آنجا نقل میشود که ابوبصیر یا ابن مکتوم با امام باقر علیه السلام بودند، بحث از امامت پیش آمد. دم در مسجد مدینه ایستاده بودند، امام باقر علیه السلام به ابوبصیر گفت از این هایی که از مسجد دارند خارج میشوند سوال کن که ابوجعفر را میبینید؟ ابوجعفر کجاست؟ ابوجعفر امام باقر علیه السلام است که کنار اوست. از یکی یکی سوال کرد، این ها میگفتند نه، ما ندیدیم. حضرت کنار ابوبصیر ایستاده است. بعد یک کوری داشت خارج میشد، ابوهارون مکفوف نام داشت، مکفوف یعنی چشمش از بین رفته بوده است، حضرت میفرمایند از او هم سوال کن، تعجب میکند، میگوید آنهایی که چشم داشتند ندیدند، این که چشم ندارد میبیند؟ سوال میکند، پاسخ میدهد اینجا کنارت ایستاده است. میگوید تو از کجا دیدی؟ میگوید نورش مکشوف است، آشکار است. پس رابطه با امام در رابطه دیگری است که سابق بر این هم همینطور بوده است. یعنی آن هایی که با نگاه چشم ظاهر میدیدند، جسم امام باقر را میدیدند، تازه اینجا وقتی حضرت تجلی امامت کردند، این ها دیگر این را نمیدیدند. اما ابوهارون مکفوفی که چشم ظاهری ندارد، حضرت را میبیند. پس نور با این چشم دیده نمیشود. در دوران غیبت همین مسئله مثل ابوهارون مکفوف رویت صورت میگیرد. رویت بر اساس چشم نیست.

حتی اگر او یقین میکند که با چشم دیده است و با چشم ارتباط دارد، حقیقتش این است که با چشم نبوده است، شاید بیش از ۹۵٪ مشاهدات و مکاشفات و ارتباطات با امام زمان در نظام تمثلی است. منتها نظام تمثلی یعنی نظام عالم مثال، آنجا واقع میشود. هرچند در عالم جسم هم امکان پذیر است، منعی ندارد. چنانچه دیگران در زمان حضرات معصومین جسم آن ها را هم میدیدند، این دیدن هم منعی ندارد، حتی اگر در اینجا رویت خاصی صادر بشود که با جسم هم باشد، مانعی ندارد. اما عمده رویت ها در نظام روح و تمثل است، چون اساس کار، همان است. اساس ارتباط نظام روحی است. هرچند جامعش هم امکان دارد. هم او باشد هم این. امکان پذیر است.

وقتی روح به بدن تعلق گرفت، در بدن مخفی شد و غیبت کرد، احکام بدن ظاهر میشود. از دوران بلوغ به بعد باید احکام روح تجلی پیدا بکند و احکام بدن ضعیف بشود. لذا به چهل سالگی که انسان میرسد قهرا احکام بدن رو به ضعف میرود و احکام روح قهرا تقویت میشود. منتها احکام روح در حدی که او به فعلیت رسانده است، غلبه می یابد. (من نعمة نكسه) در بدنش است. اگر کسی در نظام روحی اش قوی باشد، در نظام روحی (ننکس) ندارد.

## رابطه تیه و غیبت

رابطه تیه و غیبت، یک بحثی است که فقط کدش را میگوییم، دوستان خودشان رجوع بکنند. در دوران موسی علیه السلام وقتی که حضرت فرمودند برویم وارد آن شهر بشویم و این ها گفتند نه، انا ههنا قاعدون ما اینجا نشسته ایم، تو با خدایت بروید، آنجا چهل سال مبتلا به تیه شدند.

در بعضی از نقل ها رابطه حیرت و غیبت آمده است، این حیرت و غیبت ممکن است نحوه ای از تیه باشد. لذا غیبت اگر از اقسام عقابی بود، آن وقت ابتلا به تیه معنا میدهد اگر عقابی باشد. رابطه تیه و غیبت را به المیزان در ج ۵ ص ۲۸۶-۲۹۷ رجوع کنید. از آنجا خیلی میتوان سوژه گرفت.

در حدیث (زراره عن ابی عبدالله علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ) در زمان غیبت که امام نیست چه کنیم؟ (قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَاتَّزِمِ هَذَا الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ تا آخر دعا).

این از محکّمات شروع میکند که معرفت الهی است، بعد معرفت نبی، یعنی از توحید به نبوت، و بعد ولایت. (اللهم عرفني حجتك، فإنك ان لم تعرفني حجتك، ضللت عن ديني). از محکّمات شروع میکند تا میرسد به متشابهاتی که برای این دوره متشابه است. تا حجت را بشناسد. پس از محکّمات شروع میکند.

(عن مالک بن حمزه قال امیر المومنین علیه السلام کیف انت اذا اختلفت الشیعه هكذا و شبک علی اصابعه و ادخل بعضها فی بعض)، امام ع به مالک بن حمزه فرمودند چه خواهی کرد در وقتی که شیعه خیلی خیلی اختلاف پیدا بکنند ، حضرت انگشتانشان را درهم کردند و فرمودند اختلافات اینقدر متراکم و تو در تو بشود، (فقلت یا امیر المومنین ما عند ذلک من خیر) مالک پاسخ داد آن وقت وقت، خیری نیست. حضرت فرمودند (الخير كله عند ذلک) یعنی وقتی اختلافات اینقدر شدید میشود، تمام خیر همان زمان است.

این روایت یک بحث بسیار عالی دارد، ان شاء الله در بحث انقلاب اسلامی عرض خواهیم کرد که هر دوره و عصری که شیطان در وسوسه اش قوی تر باشد، استعدادها در بالاترین رتبه خودش قرار دارد و حق در بالاترین رتبه قرار دارد. لذا اینجا حضرت میفرمایند آن زمان که اینقدر اختلافات زیاد میشود ، مردم کشش پیدا کردن حق از باطل را تا این مرتبه دارند. لذا میفرماید الخير كله عند ذلک. خیلی بحث دقیقی است. این ها سنت های تاریخ است. سنت های الهی است. لذا قبل از ظهور حضرت شدت فتنه در اوج خودش است حضرت ادامه دادند: ( یا مالک عند ذلک يقوم قائمنا) وقتی شدت فتنه محقق میشود و مردم میدانند چطور بر آن دینشان بصیر بمانند، اینجاست که حضرت می آید. یعنی استعدادها به فعلیت میرسد و حضرت قیام میکنند.

(عن ابن ابی عمیر عن موسی ابن جعفر فی حدیث قال قلت له الائمه تكون فيه من یغیب؟ قال نعم، یغیب عن ابصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المومنین ذکره)  
خیلی روایت زیباست . یعنی رابطه با حضرت در نظام روح محقق میشود که اینجا به عنوان قلوب مومنین ذکر شده است. یعنی شخص حضرت از ابصار ناس غائب است، اما یادش از قلوب مومنین غایب نیست. پس غیبت به دو عنوان برمیگردد: غیبت به لحاظ بدن، عدم غیبت به لحاظ نظام قلب و روح. معلوم میشود عدم غیبت در مرتبه روح است.

در این دوره به جهتی دوران غیبت است، اما به جهتی دوران غیبت نیست. چون امام در صحنه است، امام مدبر کارهاست. تاکید روی این داشته باشید. امام در دوران غیبت مدبر کار است و چون مدبر کار است به این لحاظ در غیبت نیست. شخصش مثل قرص خورشید است، دیده نمیشود و در غیبت است.

روایت دیگری از جهت وظیفه شناسی خیلی روایت مهمی است.

(عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا أصبحت و امسیت لا تری اماما تأتم به)، اگر صبح کردی و شب کردی در حالی که دیدی امامی که به او اقتدا کنی، حاضر نیست، (دوران غیبت)، چکار باید بکنی؟

حضرت میفرمایند، ( فاحب من کنت تحب، و ابغض من کنت تبغض )

آنکس را که تا به حال دوست داشتی، دوست داشته باش و آنکس که بغض داشتی، بغض داشته باش. دوست داشتن های یقینی، دوست داشتن های محکم را که آن سلسله جلیله انبیاء و ائمه علیه السلام بودند را حفظ کن. محکمت حب و بغض و احساسات و عواطف را حفظ کن. این حفظ، انسان را به ظهور میرساند.

بابی از روایات داریم که در دوران غیبت، انسان چکار بکند؟ محبت های محکم سابق را که میدانند این ها درست بوده است را حفظ کند. این بحث به عنوان یک سنت است در همه جاهایی که انسان گرفتار متشابه میشود استفاده کند. در جایی که گرفتار متشابه میشود چکار بکند؟ محبت یعنی رابطه عملی و معرفتی، محبت تا عواطف و احساسات کشیده شده است، از معرفت تا اینجا امتداد دارد. انسان باید آن را محکم بکند، هرچقدر آن را محکم بکند و بغض را تقویت کند، در تشابهات راه را می یابد. در هر کاری همینطور است. هر جا انسان بر سر دو راهی گیر کرد، برگردد یک قدم عقب تر. آن قدم عقب محکمت سابقش است. باید آن ها را مستحکم کند. بر آنها را اصرار بکند، پای آن بایستد. در هر جایی دیدید برایتان یک شک و تشابهی رخ داده است یک سایه روشنی شده است، این به عنوان یک اصل است. از آنجا دوباره راه آشکار میشود. اما اگر انسان اصرار کرد و خواست در سایه روشن و تشابهات، قدم بردارد، به ضلالت



می افتد. (قف عند الشبهات) به همین معناست. یعنی ایستادن و برگشتن و دوباره از محکمت حرکت کردن، یعنی تحلیل دوباره به محکمت و حرکت از محکمت به سوی متشابهات، تحلیل از جانب محکمت در حب و بغض، نه فقط محبت تنها. باید برگردد محکمت حب، و بغض، هر دو را پیدا کند. از بس این ها را برای ما زیاد فرمودند، و انواع راه ها را فرمودند، ما قدردان نیستیم. و اگر نه همین یک کلام کفایت میکرد در اینکه اگر انسان همین را داشت و همین، در راه ها و کارهایی که برایش پیش می آید میتواند، راه را راحت پیدا کند.

خود اینکه انسان چطور به متشابه گرفتار میشود، بحث دقیقی دارد. آیا گرفتار شدن به متشابه از عدم انجام درست وظیفه در سابق نشأت میگیرد، یا اینکه خود این یک ابتلا است؟ هر دو اش هست. یعنی گاهی انسان مبتلا میشود به یک متشابهی، چون قبلا در یک وظیفه ای کوتاهی کرده است. در بعضی روایات آمده است که انسان اگر به حرج یا تزاحم مبتلا میشود، مربوط به این است که یک جایی در تکلیفش کوتاهی کرده است، حالا مجبور است بین دوتا یکی را انتخاب بکند. ولی نمیتواند نتیجه را استیفا بکند، چون یک جایی کوتاهی کرده است، و اثرش حالا ظاهر شده است. لذا در روایت آمده است که انبیاء مبتلا به

حرج نمیشدند، انبیاء مبتلا به تراحم نمیشدند، تعبیر دقیقی است. چون هیچ خلاف تکلیفی انجام ندادند.

یک نکته دیگر این است که گاهی این متشابهات برای انسان، امتحان هستند. امتحان به متشابه برای عروج انسان است تا محکماش را مستحکمتر کند، توجه بیشتری کند تا متشابه تبدیل به محکم بشود.

غیبت خودش یکی از دوران تشابه است. دورانی تشابهی است تا برای عده‌ای استحکام بالاتر حاصل شود. از سربازی به سرداری تبدیل بشود، و برای عده‌ای عقاب است.

امام صادق علیه السلام در روایتی میفرماید (قال کیف بکم اذا بقیتم بلا امام هدی و لا علم یری؟ بیراً بعضکم من بعض) چه میکنید، آن وقتی که امام هدایتگر و پرچمی که دیده بشود، نباشد؟ طوری میشود در دوران غیبت که با اینکه شما شیعیان هستید، اما بعضی تان از بعضی برائت میجوید.<sup>۱</sup> دشمنی بین مومنین پیش می‌آید. در این شرایط، کار سخت میشود، تشابهات زیاد میشود، (فعد ذلک، تمیزون و تمحصون و تغربلون). اینجا جای تمیز است. میز یک مرتبه است، محص شدن یک مرتبه است، غربال شدن یک مرحله است. در روایات

---

<sup>۱</sup> گاهی خود حضرات این سوال را مطرح میکردند. چون این ها هنوز غیبت را نچشیده بودند. در دوران امام صادق علیه السلام کسی غیبت را نچشیده بود. هرچند جریان غیبت از ابتدای دوران انبیاء مطرح بوده، اما این افراد هنوز آن را نچشیده بودند. لذا گاهی خود ائمه باید ابتداء بحث را پیش میکشیدند

مختلف گاهی جای این ها عوض شده است. سه کار است. تمییز، تمحص و تغربل صورت میگیرد. انسان اگر اینجا رسید چکار باید بکند؟ بر محکماتی که محبت ها و بغض های سابق بود، محکم بایستند .

در روایت دیگری (محمد بن منصور عن ابی عبدالله قال کنا عند ابی عبدالله علیه السلام جماعة نتحدث. فقال لنا فی ای شیء انتم) محمد بن منصور میگوید جمعی بودیم داشتیم حرف میزدیم. امام ع فرمود درباره چه صحبت میکنید؟ (هیئات هیئات) معلوم است که داشتند در مورد غیبت صحبت میکردند. (هیئات هیئات) این تعبیر برای عظمت کار است . اشاره است به اینکه نسبت به آنچه فکر میکنید، خیلی دورتر است. (هیئات هیئات لا والله، لا یکون ما تمدون الیه اعینکم) آن چیزی نیست که دارید چشم هایتان را به آن سو می اندازید، و راجع به آن فکر میکنید ، (حتی تغربلوا، لا یکون حتی تغربلوا، لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا. لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس)، ابتدا غربال رخ میدهد، بعد تمییز میشود، آنچه منتظرش هستید بعد از یک مأیوس شدن محقق میشود. یعنی کار خیلی سخت میشود. به همین راحتی نیست. پنجمین مرتبه این است که (لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد) یعنی باید به سمت محوخت حرکت شود. (یسعد من یسعد و یشقی من یشقی). تا

هر آنکه باید سعید شود سعید شود و هر آنکه باید شقی شود، شقی شود. باید سعید به سعادت برسد. یعنی در این ابتلائات سعید به سعادت محض میرسد. در همین ابتلائات است که شقی به شقاوت محض میرسد. پس دوران محو است. دوران غیبت دوران محو است.

(عن جابر الجعفی قال قلت لابی جعفر علیه السلام متى یکون فرجکم؟ فقال هیئات هیئات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا.) اینجا سه تا را به عنوان غربال مطرح کرد. یعنی این ها معنا میدهد. (تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا، یقولها ثلاثا حتی ینذهب الکدر و ینقی الصفو.) یعنی محض شدن است. محض شدن خیلی سخت است. گفتنش ساده است. محو جزء تمام سنت های الهی از ابتدای خلق آدم بوده است. نظام تکوین به گونه ای به سمت محو دارد میرود که خاک میخواهد نور بشود، این یک نحوه محو است، حرکت جوهری عالم به سمت نورانیت و تجرد یک نحوه از محو است، نحوه دیگر در نظام تشریع است که بین کفر و ایمان محض جدایی ایجاد بشود. به طوری باشد که مومنی در دل کافری نمانده باشد. استعداد ایمانی در درون اهل کفر باقی نمانده باشد و استعداد کفری و فجوری در دل اهل ایمان باقی نمانده باشد. این سنت محو است که هستی با تمام وقایع تاریخی اش و حوادثش میخواهد به این سمت حرکت کند. یعنی از وقتی که انسان نطفه اش بسته میشود

تا وقتی که به دنیا می آید، تا وقتی که به بلوغ میرسد، تا وقتی که به سن بلوغ عقلی اش میرسد که چهل سالگی است، تا وقتی که دارد از دنیا می رود، تمام این ها، تا مرتبه برزخ و قیامت، همه مربوط به سنت محوشت است. این خودش یک بحث مهمی است.

در روایت دیگری میفرماید (عن مفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام قال اعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة الله) چند قاعده اینجا میفرمایند. قاعده اول این است که ان الارض لا تخلو من حجة الله عز و جل، هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود.

قاعده دوم این است که لكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم و جهلهم. اما مردم به خاطر ظلم و جهلشان از دیدن حجت کور میشوند. ظلم و جهل دو معنا پیدا میکند. یک موقع استعدادی را به فعلیت میرسانند، ظلم و جهل میشود. مثل جایی که انسان با ظالم بودنش عدالت را در وجودش از بین برده است. یا با جهالت، علم را تفویت کرده است. معنای دوم این است که استعداد هنوز به فعلیت نرسیده است، اینجا هم اطلاق ظلم میشود، منتها نه از باب ظلم فعلیت، بلکه ظلم از این جهت که این استعداد به فعلیت نرسیده است ظلم است.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

در این آیه میگوید عرض امانت برای این است که انسان ظلوم جهول است. انسان قبول کرد عرض امانت را چون ظلوم جهول است. ظلوم جهول اینجا تعریف است. قبول امانت برای تعریف است. چون این استعداد هست. به دیوار نمیگویند ظلوم، به دیوار نمیگویند جهول. به جایی که استعداد هست میگویند. لذا اینجا هم هر دو سنخ را شامل میشود. اینجا هم هر دو معنا صادق است. گاهی غیبت محقق میشود، به خاطر عقاب و گاهی هم برای این است که استعداد به فعلیت برسد.

قاعده و سنت سوم این است که (وَلَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حِجَّةٍ لِلَّهِ سَاحَتْ بَاهِلِهَا) اگر یک لحظه عالم از وجود حجت خالی بشود، زمینا هل خودش را خواهد بلعید، فرو میبرد.

سنت چهارم این است که (وَلَكِنْ الْحِجَّةُ تَعْرِفُ النَّاسَ لَا يَعْرِفُونَهَا) ، او مردم را میشناسد، اما مردم او را نمیشناسند. خیلی جالب است. او میشناسد، اما این ها نمیشناسند. کما كان يوسف يعرف الناس و هم له منكرون. همانگونه که یوسف برادرانش را شناخت ولی آنها نشناختند. در رابطه با یوسف غیبتهای مختلف با حکمتهای مختلف بود. ابتلای به غیبتی که برای یوسف ایجاد شد، برای یعقوب

نحوی بود، برای یعقوب کمال بود. رشد ایجاد کرد. برای برادران یوسف یک شکل بود، برای بنیامین یک شکل دیگر بود، برای مردم یک بحثی بود. برای مردم کنعان یک بحثی بود، برای مردم مصر هم غیبت صادق بود و فلسفه خودش را داشت. آنجا هم یوسف با اینکه حاکم بود، ولی غائب بود. او را به نبوت نمیشناختند. پس غیبت با حاکمیت هم سازگار است. این ها خیلی مهم است. این ها استفاده از صنعت عکس است. با اینکه یوسف حاکم بود اما غائب بود. مردم نمیدانستند او کیست. مردم یوسف را به عنوان یک شخص حاکم میشناختند، نه به عنوان نبی، لذا غائب بود، اما حاکم بود. این ها شعار نیست. همین جریان ممکن است در رابطه های بعدی برای ما پیش بیاید. یعنی در یک دوره ای حضرت مرتبه ای از سلطه را داشته باشند، اما کسانی که هستند حضرت را در حد یک حاکم فقط بشناسند. حتی ظهور یوسف برای هر کدام از این طایفه ها مختلف بود. بنیامین زودتر از برادران شناخت. چون بنیامین به یوسف ظلم نکرده بود. در وقت به چاه انداختن و بد عهدی او خبر نداشت و مطلع نبود. لذا زودتر شناخت.

اسحاق بن سعد اشعری عن ابی محمد الحسن بن علی از امام عسکری علیهما السلام، و الله لیغیبن غیبه لا ینجوفیه من الهلکة الا من ثبته الله علی القول بامامته و وفقه للدعا بتعجیل فرجه.

کسی از این غیبت در امان نمیماند مگر آنکه امامت سابق را محکم کرده باشد. یعنی راه این است که امامت های سابق را، محکومات سابق را محکم نگه دارد تا راه برایش باز بشود. از آنجا راه پیدا میکند. محکماتی که از طریق حضرات معصومین القا شده است را باور و عمل کند. و دیگر اینکه انتظار دائم داشته باشد. *وقفه للدهاء بتعجیل فرجه*. نه اینکه فقط بعد از هر صلواتی بگوید و عجل فرجهم. این (و عجل فرجهم) حاکی از انتظار باشد. مثل کسی که منتظر است محبوبش برسد. خدای سبحان این استعداد را بدون فاعلیت و بدون فعلیت نمیگذارد. این را اجابت میکند.

*(فقلت له یا بن رسول الله فان غیبته لتطول؟ قال ای و الله حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین)* پرسید آیا غیبت طولانی میشود؟ فرمود قسم به خدا بله. تا آنجا که بیشتر قائلین به حضرت شک میکنند و برمیگردند. نه اکثر مردم، بلکه اکثر قائلین به حضرت برمیگردند. *فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولا یتنا*.

میخواهم چیزی بگویم که نا امید نشوید، برای خودمان امید داشته باشیم، یک بحثی است که یک عده ای در همه زلزله هایی که می آید، از جهت اعتقادی و شبهات پایدار میمانند. این ها سرداران حضرت میشوند. اما ما یک دسته روایاتی داریم که میفرمایند اگر کسی ذره ای از ایمان در دلش باشد بالاخره نجات پیدا میکند. این دو دسته را چطور میشود جمع کرد؟ جمع بین این دو اینطور است



که وقتی حضرت ظهور میکنند، اولین مطالبی که مطرح میکنند، اکثریت بالاتفاق پخش میشوند و از حضرت دور میشوند. بعد دوباره حضرت بیانات دیگری را میفرمایند، مردم دوباره جمع میشوند. یعنی آن عده ای که در آن مرتبه میمانند، خواصی هستند که این ابتلا آن ها را به مرتبه خاص الخاصی رسانده است. اما بقیه مردم اگر ذره ای از ایمان در وجودشان مانده، یک خرده دور میشوند، اما دوباره برمیگردند. مجموعه روایات را باید با هم دید. اگر تک تک این روایات را آدم ببیند یا رجایی مطلق یا خوفی مطلق میشود. جمع بین روایات است که قطعاً ریزش و سقوط مقام هست، خصیص شدن هم که رویش است قطعاً هست.

چنانچه در جنگ احد دارد که وقتی فرار کردند. چند نفر باقی ماندند. اما این هایی که فرار میکردند دو دسته شدند. یک عده رفتند که رفتند. سه روز بعد رسیدند مدینه. آنقدر دور رفتند، مدینه هم نرفتند. وقتی رسیدند به مدینه پیغمبر بهشان گفت اینقدر هم نمیخواست دور بروید!! تا آنجاها که خبری نبود. سه روز بعد رسیدند مدینه. اما عده ای یک خرده که از صحنه جدا شدند، چرتی پیدا کردند (امنه نعاس) به خود آمدند و گفتند داریم چکار میکنیم؟ پیغمبر را تنها گذاشتیم. برگشتند. ببینید چقدر خدا لطیف و مهربان است. این روایات را

با این نگاه ببینید. مقام خاص را از دست میدهند، اما مقام عام را در ایمان به حضرت دارند. اگر ذره ای از ایمان باشد، نجات حاصل میشود.

در روایت بعدی میفرماید (فان غیثه لتطول؟ قال ای و الله حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به، فلان یتقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا و کتب فی قلبه الا ایمان و ایده بروح منه). تنها کسانی نجات می یابند که به ولایت ما ثابت باشند و خداوند آنان را به روح ایمان تأیید کرده اشد. قرآن کریم تعبیر (ایده بروح منه) را در مورد عیسی روح الله به کار برده است. (ایدناه بروح القدس، ایدناه بروح منه. ایدناه بروح من) یعنی این ها جزء خواص میشوند . مثل انبیاء سابق. رتبه محضیت در ایمان را پیدا میکنند.

روایت بعدی روایت عبد العظیم حسنی است که نقل شده است این چهارشنبه ۱۵ شوال وفات حضرت عبد العظیم حسنی است. حضرت عبد العظیم حسنی به نقلی دو امام، به نقلی سه امام و به نقلی چهار امام را ادراک کرده است. قطعا امام جواد و امام هادی علیهما السلام را ادراک کرده است. به لحاظ بعضی روایات که مستقیم از امام رضا علیه السلام نقل کرده است، با این سند معلوم میشود امام رضا علیه السلام را هم ادراک کرده است. و به لحاظ بعضی روایات دیگر امام عسکری علیه السلام را هم درک کرده است. اما سه امامش شاید قول

قوی تر باشد. امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام. از هر سه بزرگوار هم مدال افتخار دارد.

عن عبد العظیم الحسنی عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر، اینجا از امام جواد نقل میکند، عن آبائه عن علی علیه السلام، ببینید، کسی که عاشق است، وقتی روایت هم میخواهد نقل بکند ببینید چطوری روایت نقل میکند، سلسله سند سلسله ائمه اند. عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر عن آبائه عن علی علیهم السلام، اصلاً خوشش می آید این ها را ذکر کند. میتوانست بگوید عن محمد بن علی. ولی گفته است عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر عن آبائه عن علی علیه السلام، آن شاخص را هم می آورد، این ها لطافت هاست در روایات، ما الان برایمان عادی است، اما گاهی در نقل یک روایت، صدر روایت از ذیل روایت مهمتر بوده است که این سلسله را ذکر بکند، ما نمیدانیم آن موقع ها چه ابتلائاتی بود، چه ریزش هایی بود، چه رویش هایی بود، چه ابتلائاتی بود، این سلسله را الان ما به بچه کوچک میگوییم دوازده امام را ذکر کن، برایمان می شمارد، ولی آن زمان به این راحتی نبود. بزرگان در این شمردن ها میلغزیدند و می افتادند، لذا در این سلسله ذکر کردن ها چقدر حال است، چقدر این ها مکیف میشدند این سلسله را ذکر میکردند که چقدر معارف القا کردند با همین

ذکر سلسله، ولی برای ما الان فقط یک اطاله کلام است، میگوییم طول کلام شده است. این ها ظرافت است. البته نسبت به بحث حواشی است.

نقل میکند از امام جواد علیه السلام *ألا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه بطول غيبة امامه فهو معي في درجتي يوم القيامة*. خیلی تعبیر بلند است. در دوران غیبت هر کسی ایمانش محفوظ ماند در ابتلائات و ریزش پیدا نکرد، قبلش قسی نشد، عادت نکرد بطول غیبه امامه، در روز قیامت همراه من است. این *(لم يقس قلبه بطول غيبة امامه)* یک حرف خیلی کش داری است. عادت کردن این است که انسان دیگر صبح و شامش نگران و منتظر نیست. گاهی هم در زندگی اش یک حرفی پیش می آید. این عادت است.. یک مرتبه از قساوت هم این است که یعنی اصلا برمیگردند..

موضوع و محمول را دقت بکنید، حکم و موضوع را دقت بکنید، اگر حکم را دیدیم، عظمت حکم نشان میدهد که آن موضوع چقدر عظیم است. حکم چیست؟ *فهو معي في درجتي يوم القيامة*. در کلام حضرات هیچ تعارف نیست. مثل ما نیست که ما میگوییم نوکرتیم، چاکرتیم، ارادتمند شمایم. این ارادتمندهایی که ما مینویسیم، ارادتمند یعنی اراده من تابع اراده توست. یعنی تو اراده بکن من انجام میدهم. یعنی اراده من تحت اراده توست. اما این ها همه تعارفات است. در زبان معصوم وقتی بیانی میکند، محض واقع است، محض آن

حقیقت واقع است. میفرمایند *فهو معی فی درجتی یوم القیامه*. خیلی بحث بلند است. نه فقط معی، چون حضرات معصومین علیه السلام در نظام تشکیکی با هر کسی که از آن ها اطاعت میکند همراهند، اگر کسی یک حکم خدا را انجام میدهد، با این حکم همراه اوست. کسی که ده تا حکم انجام میدهد همراه اوست. لذا در قیامت همه با حضرات، جوار دارند به مقدار اطاعتی که داشتند و محبتی که داشتند، جوار دارند، همسایه اند. اما در اینجا میفرمایند *فهو معی فی درجتی*. عبارت (فی درجتی) نشان میدهد معیت خاص است. آن هم یوم القیامه، یعنی در دنیا اگر بود، ممکن بود بعدا زوال پیدا بکند. اما معی فی درجتی یوم القیامه. یعنی امروز به گونه ای محقق میشود که تا قیامت ادامه دارد. خیلی عالی است.

سوال: باطن امیر المومنین در دوره غیبت یک تجلی ای پیدا کرد که همه وصل کردند به امیر المومنین که امیر المومنین میفرمایند با من است. پاسخ: بله. همچنین پیغمبر اکرم.

سوال: سرش چیست؟ دوره غیبت باطن امیر المومنین دارد ظهور میکند؟ پاسخ: ما در اذن ورود میگوییم غائب شما مثل حاضر شماست. یعنی آنجا نظام بدن حاکم نیست، لذا همه این ها ظهورات امیر مومنان علیه السلام بودند. لذا امیر المومنین در رجعت، کرار است. حیدر کرار یعنی چی؟ تعبیر روایت این

است که در برگشت همه معصومینی که برمیگردند دوره به دوره، امیر المومنین با همه دوره ها هست. کره بعد کره، رجعه بعد رجعه همراه آنها هست، پس نشان میدهد ظهور امیر المومنین است در هر دوره ای. در همین جا هم الان همینطوری است. هر امامی ظهور امیر المومنین است، این ظهور هم ظهور امر وصایت است. ان شاء الله روزی مان بشود همه اش، هم ظهور را ادراک بکنیم، هم رجعت را ادراک بکنیم ان شاء الله.

در روایت بعدی میفرماید (من ثبت علی ولا یتنا فی غیبه قائمنا اعطاه الله عز و جل اجر الف شهید من شهداء بدر و احد)، یعنی اینقدر سخت است.

در روایت دیگری میفرماید... غیبتین احداهما اطول من الآخر الی ان قال و اما الاخری فیطول امدها حتی یرجع عن هذا الامر کثیر ممن یقول به فلا یتثبت علیه الا من قوی یقینه و صحت معرفته و لم یجد فی نفسه حرجا مما قضینا و سلم لنا اهل البیت). اکثر آن هایی که به این امر قائلند از ایمان خود باز میگردند، مگر کسانی که یقین و معرفت تام دارند. این راهش است. یعنی تمرین اطاعت باعث میشود در آن دوره تثبیت بشود.

این روایت هم روایت زیبایی است، باز از مفضل است، اقرب ما یكون العباد الی الله عز و جل و ارضی اذا افتقدوا حجة الله و لم یعلموا بمكانه هم فی ذلک یعلمون انه لم تبطل حجج الله فعندها فتوقعوا الفرج کل صباح و مساء. ، نزدیک ترین

وقتی که به خدا نزدیک میشوند و بهترین جایی که خدا از این ها، راضی میشود ، آن زمانی است که از امامشان دور شده اند ولی میدانند حجت الهی باطل نشده است، اگر کسی به اینجا رسید که هر صبح و شام منتظر باشد که امکان فرج هست. و *إِنْ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ لَمَا غِيبَ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ*

شدت غضب الهی هم مانند شدت رضایت او در همین دوره است. برای مومنین، اقرب و ارضی، و برای کفار شدت غضب میشود. دو وجه غیبت را در این روایت بیان میکند. فقدان حجت برای مومن عامل قرب و رضایت و برای کافر شدت غضب الهی میشود.

این سنت ها مهم است. این ها را اگر فهرست بکنیم، کلید دست انسان میدهد، کل مباحث دیگر را میتوانیم حل کنیم. با این کلید ها متشابهاتش را به محکم برگردانیم.

*وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ لَمَا غِيبَ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ*

خدا اگر میدانست این ها بواسطه غیبت به شک می افتند، حجت را غایب نمیکرد. پس شک از ناحیه غیبت ایجاد نخواهد شد. هیچ شکی از جانب غیبت ایجاد نخواهد شد. هر شکی که برای کسانی که در دوران غیبت هستند ایجاد

میشود از خودشان است نه از غیبت. این خیلی مهم است. و لو علم انهم یرتابون  
لما غیب حجه طرفه عین و لا یکون ذلک الا علی راس شرار الناس، غیبت در  
دوران بدترین مردم از جهت شقاوت ها محقق میشود.

عن یونس بن عبد الرحمن، ... ثم قال علیه السلام، موسی بن جعفر .... طوبی  
لشیعتنا، طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبه قائمنا. المتمسکین بحبلنا فی  
غیبه قائمنا، الثابتین علی موالاتنا و البرائه من اعدائنا اولئک منا و نحن منهم)  
طوبی یعنی همان شجره ولایت برای کسانی است که به حبل ولایت متمسک  
هستند یعنی حب و بغضهای سابق را تثبیت کردند. پاداش این افراد از گروه  
قبل هم بالاتر است. (اولئک منا و نحن منهم) اینجا فرمود این ها (معی فی  
درجتی) اینجا میفرماید (اولئک منا و نحن منهم)، اگر پیغمبر اکرم میفرماید  
(حسین منی و انا من حسین)، بیان و توضیح دارد. اینجا هم فرمودند (اولئک  
منا و نحن منهم) یعنی آن حقیقت دینی که در آن روز پایدار میماند، نحن  
منهم، فرع و اصل در اینجا در ظهور و غیبت است. ما غائبیم، این ها ظاهر ما  
میشوند، این ها معرف ما میشوند، لذا (نحن منهم) در ظاهر شدن. آنچه از  
ماست این ها ظاهر میکنند. یعنی این ها ما را میشناسانند،

ظرفی که آنقدر طهارت پیدا بکند که امام را او بشناساند به مردم، بسیار عظیم  
است. فکر نکنید من را میگوید، آن شیعه ای را میگوید که (ثابتین علی امر الله)



در شداوند و زلزله هاست. علم میشود برای شناساندن امام. امام با او شناخته میشود. لذا انا منهم. اینجا میفرماید و نحن منهم. خیلی زیباست.

قد رضوا بنا ائمة و رضينا بهم شيعة فطوبى لهم ، آن ها راضی شدند به اینکه ما امامشان باشیم. این هم بیانش است. ما هم راضی شدیم این ها شیعیان ما باشند. ، شجره ولایت برای این هاست.

یک روایت مفصل دیگری هست، آخرش را فقط میخوانم، این روایت احمد بن اسحاق بن سعد اشعری است، احمد بن اسحاق امام صادق نیست، احمد بن اسحاق بن سعد زمان امام عسکری علیه السلام است. این هم سرگذشت هایی دارد. این قمی است، از قمیون است. آن احمد بن اسحاق برای کوفه است. این احمد بن اسحاق اشعری است، اشعریون از قمیون هستند. روایت مفصل است. خیلی حضرت تحویلش گرفته است، خوشحالش کرده است، بشارت هایی به او داده است، بعد سوال میکند که

فقلت له يا مولاي هل من علامة يطمئن اليها قلبي؟ آیا یک علامتی هست که دل ما محکم بشود، ، فنطق الغلام بلسان عربي فصيح فقال انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه و لا تطلب اثرا بعد عين ، امام زمان که در محضر امام عسکری علیه السلام کودک بوده است با او صحبت میکند ، امام زمان میفرمایند. میگویند

بعد از اینکه عین برای مشهود شد، یعنی به آن عین الیقین رسیدی، دنبال علامت و علم الیقین نباش.

قال احمد بن اسحاق فخرجت مسرورا فرحا. این ها هم ولایت شناس بوده اند، آدم ساده نبودند که بگویند یک بچه را دیدیم. میفهمد چه دیده است. از عبارات قبلی روایت هم معلوم میشود که چقدر مهم بوده است.

فلما كان من الغد، عدت اليه، فقلت يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت عليّ  
فما السنة الجارية فيه، احمد فردا خدمت امام باز برگشت و گفت این خیلی نعمت بود که شما برای ما قرار دادی که امام زمان را دیدیم، اما سنت جاری در حقیقت او چیست؟ چون در جملات قبل اشاره کرده بود که مثله فی هذه الامة  
مثل الخضر و مثله مثل ذی القرنین ، امام عسکری علیه السلام برایش گفته بود که مثل امام زمان مثل خضر است، مثل ذی القرنین است.<sup>۲</sup>

فما السنة الجارية فيه من الخضر و ذی القرنین، قال طول الغيبة يا احمد.

---

<sup>۲</sup> احمد بعد از اینکه سخنان دیروز امام را شنیده است، گویی شب خوابش نبرده است، صبح اول وقت آمده است، میگوید دیروز اشاره کردید ، مشعوف شدیم به دیدار، یادش رفت اینها را سوال کند. چون غرق شده بود در دیدار، اینها از دستش خارج شده بود ، گاهی آنقدر یک حال و کیفی انسان را اخذ میکند، که دلش نمیخواهد هیچ چیز این را خراب کند. میخواهد همینطور بماند. ما در مفهوم هستیم، دل خوشی ما همین مفاهیم است. اما آنجا حقیقت است. او میخواست هیچ چیز این حال را به هم نزنند، حتی یک مطلب علمی هم نمیخواهد وارد شود. نه اینکه از علم زده شده باشد، میخواهد این حال دست نخورد، لذا فردایش رفت و سوال کرد.

امام فرمود طولانی بودن غیبت سنت خضر و ذی القرنین است. یعنی هم ذی القرنین غائب شده است هم خضر.

قلت یابن رسول الله فان غیبتہ لتطول؟ قال ای و ربی. حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عز و جل عہدہ لولا یتنا و کتب فی قلبہ الا یمان و ایدہ بروح منه یا احمد بن اسحاق هذا امر من امر الله و سر من سر الله و غیب من غیب الله، فخذ ما آتیتک، و اکتمه

این را که گفتم خوب بگیر، محکم، نگهش دار، و کتمانش هم بکن، برای هر کسی ظرفیت این نیست که این را بگویی، و کن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین.

اگر شاکر بودی، یعنی حق مطلب را ادا کردی، همراه ما در علیین هستی. چقدر این ها زیباست.

یکی از این روایات کفایت میکند برای اینکه آدم مست بشود، منتها ما از بس این کتاب های روایت دستان است، از این خمرها پوست کلفت شده ایم، مست نمیشویم.

ذلک من رفقاءى و ذوی مودتى، و اکرم امتی علی یوم القیامہ، در تعبیر روایت امام باقر از پیغمبر نقل میکند که آن کسی که با محبت ما و دشمنی دشمنان ما هست، از دوستان و ذومودت ماست.

روایت دیگر درباره این است که دوران غیبت دوران افضلیت است

حسین بن محمد اشعری عن معلى بن محمد عن علی بن مرداس عن صفوان بن  
یحیی و حسن محبوب عن هشام بن سالم عن عمار الساباطی قال قلت لابی عبدالله  
علیه السلام ایما افضل العبادۃ فی السرّ مع الامام منکم المستتر فی دولۃ الباطل او  
العبادۃ فی ظهور الحق و دولته مع الامام منکم الظاهر؟

دو فرض را سوال میکند. یک جایی دولت باطل است، امام هم سر است، آشکار  
نیست. یک جایی دولت حق است، امام ظاهر است... عبادت در کدامیک از این  
ها افضل است؟

به نظر شما کجا افضل است؟ هر کدامش را بگویید محذور دارد. اگر بگویید  
در دوران امام سر باطن، کسی میگوید پس نباید دنبال تمدن اسلامی و حاکمیت  
الهی باشیم؟ اگر بگوییم دوران امامت، پس این بیچاره ها که در آن دوره بودند  
محروم شدند؟ من یک کلام جوابش را میدهم، روایت طولانی است، جواب  
این سوال را در انتهای روایت میدهد. من فقط صدرش را دارم میخوانم، ولی  
اشاره به انتهایش هم میکنم، چند صفحه است، میفرمایند

یا عمار الصدقة فی السر و الله افضل من الصدقة فی العلانیة، كذلك و الله عبادتکم  
فی السر مع امامکم المستتر فی دولۃ الباطل و تخوفکم من عدوکم فی دولۃ الباطل  
و حال الهدنة افضل ممن یعبد الله جل ذکره فی ظهور الحق مع امام الحق فی دولۃ

الحق و ليس العبادۃ مع الكفر فى دولة الباطل مثل العبادۃ و الامن فى دولة الحق.

بعد حضرت شروع میکنند مفصل مصادیق متعددی از این مسئله را می آورند که تضاعف ثواب ها چطور است و....

مجددا سوال میکند که

جعلت فداک و الله رغبتنى فى العمل و حثتنى عليه و لكن احب ان اعلم كيف صرنا

نحن اليوم افضل اعمالا من اصحاب الامام الظاهر منكم فى دولة الحق و نحن على

دين واحد،

بعد حضرت شروع میکنند جواب دادن، به روایت رجوع بکنید. در آخر، راوی

میگوید چون عبادت در دوران غیبت افضل است، پس ما تقاضا نکنیم ظهور

محقق بشود؟ حضرت میفرمایند آیا نمیخواهی توحید حاکم بشود بر هستی و

این را ببینید؟ این همان من توسعه یافته است که قبلا بحثش را داشتیم که اگر

کسی به این رسید، یعنی فطرتش همینقدر اشکال پیدا کرده است.

پس عبادت در این دوران افضلیت دارد، اما طلب آن دوران هم لازم است. این

طلب به ضمیمه این باید باشد. آن کسی که در آن دولت قرار میگیرد، تقاضا

میکند که ای کاش من در دولت آن زمان بودم و آن ثواب را هم به دست می

آوردم و آن کسی که در اینجاست طلب میکند کاش من تا مرتبه ظهور کاملم

برسم، آن سیطره را هم ببینم. این حالت، جامعیت ایجاد میکند. لذا کسی که با

شهادت از دنیا برود در رجعت برمیگردد و با موت عادی از دنیا می‌رود. کسی که با موت عادی از دنیا رفته باشد، در رجعت برمیگردد، تا با شهادت از دنیا برود. تا هر دوتا را به دست بیاورد. در این مسئله هم عینا همینطوری است. یعنی هر دو طلب برای انسان باید باشد.

## پرسش و پاسخ

سوال: غیبت را به معنای مظلومیت امام بگیریم...

پاسخ: آن هم یکی از وجوهش است، نه اینکه فقط آن باشد. حضرت دارد مدیریت صحنه میکند، متنها با نظام باطن و این خیلی سخت و عظیم است. سوال: مدیریت امام زمان در دوران غیبت که فرمودید برای شخصشان نیست، ولی تدبیر حضورشان هست، با این حساب فرضا خود شخص هم باشند، تدبیری که تا الان بوده، همینطور بوده و همینطور ادامه پیدا میکند؟

پاسخ: این بیان که «اگر شخص بود، تدبیر اینطوری بود» سوال غلط است. چون این تدبیر اینطوری انجام میشود. اگر شخص بود و دیده میشد، این مدیریت اینطوری سوق پیدا نمیکرد. مردم توجه به شخص میکردند، غفلت میکردند از آن رابطه. لذا چون میخواهند برای عموم مردم آن رابطه ایجاد بشود، اما برای عموم مردم رسیدن به حقیقت امام باید با نبود شخص همراه باشد. لذا اینکه بگوییم اگر شخص هم بود همینطور میشد، سوال غلط است.

سوال: میشود کسی در زمان غیبت شأن امام باشد و خودش نداند.

پاسخ: بله. میشود.

سوال: رابطه ظاهر و باطن مگر نیست؟

پاسخ: چرا. ولی اگر برای این شخص، آشکار کنند گاهی نمیتواند حفظش کند. لذا وقت مرگ پرده ها که کنار میرود، آن لحظه احتضار این حقیقت را می یابد. ولی دیگر از دست نمیدهد. خیر برای این شخص، این است که از دست ندهد. مثل اعمالی که ما حکمتش را گاهی نمیدانیم، ولی تعبدا انجام میدهیم. گاهی فرد شأن امام است، کار او را انجام میدهد، به اراده او هم انجام میدهد، اما به این حقیقت، علم به علم ندارد. لذا همین برایش یک ابتلاء است تا کمال بالاتر پیدا بکند.

سوال: در مورد سنت خضری روایت امام رضا علیه السلام میفرماید انه لیحضر حیث ذکر، بعد میگویند که خضر هم همیشه مونس با حضرت است در تنهایی حضرت و ...، عرضم این است که حالت رفعتی که برای خضر و ادریس و الیاس و عیسی علیهم السلام ایجاد شده، آن چهار نبی ای که دوتا در آسمانند و دوتا در زمینند، و دقیقا مثل خضر که تاکید میکنند در همان حالت رفعتی که دارد و حیاتی که دارد مونس حضرت است، آیا میشود نتیجه گرفت که حضرت از اهل البیت هم رفعت پیدا کرده است؟ یعنی بدنش یک تلافی پیدا کرده است

که حیات ارضی اش به یک شکل خاصی است، مثل حیات خضر است که لیحضر حیث ذکر، حضرت هم همینطور باشد.

پاسخ: رفعت آن ها باعث شده است که الان حجیت به آن ها نیست. یعنی عیسی علیه السلام الان حجت نیست. خضر الان حجت نیست.

سوال: روی زمین زندگی میکنند، نماز میخوانند.

پاسخ: بودن امام زمان علیه السلام از آن سنخ نیست. چون این حجت با بدن در زمین است.

سوال: مثل خضر و الیاس که روی زمینند، نه مثل عیسی و ادریس که در آسمانند.

پاسخ: متوجه میشوم. لذا خضر در دوران خودش حجت نبود. خضر علیه السلام اصلا حجت نبوده است. در دوران ذو القرنین بوده است و سردار سپاه بوده است و بعد آب حیات و ... غائب شد. ازدواج هم نکرد. برایش زن گرفتند و آن شب ... خیلی عجیب است. مثل جریان عیسی علیه السلام، این هم تشابه است. عیسی علیه السلام هم ازدواج نکردند.

بحث هایی که در این مسئله میشود، حجت را از این ها برمیدارد، حجت کسی است که در تمام مراتب حضور دارد و همه جهات وجودی اش به فعلیت میرسد. لذا امام زمان از این سنخ است. متنها امداد میکنند. آن ها مثل ملائکه الهی میمانند که امداد میکنند.



سوال: بحتم حفظ بدن حضرت است.

پاسخ: عیب ندارد. از باب حفظ بدن تشابه ایجاد میشود. اما آن ها بدنشان کاملاً از سنخ بدن امام زمان نیست. خضر بدنش تمایل ازدواج نداشت. ادریس و عیسی علیه السلام نداشت. اما در حضرت همه آن نظام وجودی کامل هست. فعلیت تامه است. این ها را باید با ظرافت دقت کرد.

سوال: در مورد انه لیحضر را میشود در مورد حضرت سرایت داد که...

پاسخ: امداد است.

سوال: که حضرت را هرجا یاد بکنید حاضر است. همان سنت حاضر است.

پاسخ: بله. یعنی هرچه آن ها دارند حضرت دارند، یک چیزهایی حضرت دارند که آن ها ندارند. پس هر کمالی برای آن ها هست برای حضرت هست.